



«عابس» و «جنادة» تمام هستي خود را در راه امام حسين (ع) فدا کردند

«عابس بن ابي شبيب» پيك ويژه مسلم بن عقيل براي رساندن نامه مردم كوفه به امام حسين (ع) بود و «جنادة بن حارث» علاوه بر خون خويش، پسر خود را هم فداي اسلام كرد.

#171& عابس بن ابي شبيب» پيك ويژه مسلم بن عقيل براي رساندن نامه مردم كوفه به امام حسين (ع) بود و #171& جنادة بن حارث» علاوه بر خون خويش، پسر خود را هم فداي اسلام كرد.

به گزارش خبرنگار آيين و اندیشه فارس، قيام حسيني با همه رمز و رازهاي آشكار و نهانش، شاهدي براي از جان گذشتگي و ايثار افلاكياني است كه بدون توجه به ظواهر دنيايي، زيباترين و خوشترين عاقبتها را براي خود خريداري كردند. شهداي كربلا را بايد جزو برترين انسانهاي تاريخ و هممنشين انبياء و اولياء در بهشت جاويدان خدا ناميد. اين سلسله مطالب، نوشتاري کوتاه از شرح حال تعدادي از اوليائي دشت نينوا با استناد به دانشنامه امام حسين (ع) است كه در اين بخش #171& عابس بن ابي شبيب» و #171& جنادة بن حارث» معرفي مي شوند.

* #171& عابس بن ابي شبيب»

عابس بن ابي شبيب شاكري - كه عابس بن شبيب شاكري نيز ناميده شده - يكي از دلورترين و كوشاترين ياران امام حسين (ع) بوده است.

وي نخستين كسي است كه وقتي مسلم (ع) نامه امام حسين (ع) را در خانه مختار براي جمعي از شيعيان كوفه قرائت كرد، از جا برخاست و پس از حمد و ثنائي خداوند متعال گفت: #171& اما بعد، من از حال و روز مردم به تو نمي گويم و نمي دانم كه در دل آنها چه مي گذرد و کدام يك از آنها به تو نيزنگ مي زنند. به خدا سوگند، از آنچه در دل خودم مي گذرد به تو مي گويم. به خدا، هر گاه دعوت كنيد، پاسخ مي دهم و در کنار شما با دشمنان مي جنگم و شمشيرم را در راه شما مي زنم تا خدا را ديدار كنم و از اين كار جز رسيدن به آنچه در پيش خداست قصدي ندارم.»

پس از او حبيب بن مظاهر ايستاد و براي ياري امام (ع) اعلام آمادگي كرد و سخنان اين دو نفر زمينه را براي بيعت مردم فراهم كرد. عابس، نامه مسلم به امام (ع) را به مكه برد و در صحنه هاي مختلف نهضت امام حسين (ع) حضور جدي داشت. سخنان او هنگام وداع با امام حسين (ع) در روز عاشورا حاكي از نهايت ايمان، ايثار و عشق او به خاندان پيامبر (ع) است. وي خطاب به امام (ع) گفت: #171& اي ابا عبدالله! چيزي عزيزتر از جانم براي جلوگيري از كشته شدن تو و ستم بر تو، ندارم. پس بدرود.» هنگامی كه سپاه دشمن از دلاوري هاي او به ستوه آمد، عمر بن سعد دستور داد كه از هر سو با سنگ به او حمله كنند. عابس باديدن اين صحنه، چنان به وجد آمد كه از #171& كلاه خود» خود را از سر برداشت و #171& زره» از تن به در كرد و بدون كلاه خود و زره، از سنگ باران دشمن، استقبال كرد.

راوي در بيان شجاعت او مي گويد: #171& پس از شهادت عابس، سرش در دست عده اي بود كه هر يك از آنها مدعي بودند او را كشته اند. وقتي دعواي خويش را نزد عمر بن سعد بردند. گفت: دعوا نكنيد. او را يك نفر، نكشته است.»
در #171& زيارت رجبیه» و #171& زيارت ناحیه مقدسه» آمده است: #171& سلام بر عابس بن شبيب شاكري!»

در كتاب #171& انساب الاشراف» آمده است: گفته اند: #171& هنگامی كه باقيمانده ياران امام حسين (ع)ديدند كه نمي توانند خود حسين (ع) را از دسترس دشمن، دور نگاه دارند، براي شهادت به رقابت پرداختند و پيشروي حسين (ع) به جنگ پرداختند تا كشته شوند.

عابس بن ابي شبيب آمد و گفت: #171& اي ابا عبدالله! به خدا سوگند، نمي توانم قتل و ستم را با چيزي عزيزتر از جانم از تو دور كنم. پس خداحافظ.»

سپس با شمشيرش به نبرد پرداخت و مردم به سبب شجاعتش از او مي گريختند. سپس از همه سو به او هجوم آوردند تا به شهادت رسيد.»

همچنين در #171& تاريخ الطبري» به نقل از ابو مخنف درباره حال عابس آمده است: محمد بن قيس براي گفت كه سپس عابس بن ابي شبيب گفت: #171& اي ابا عبدالله! به خدا سوگند بر روي زمين از دور و نزديك كسي را ندارم كه از تو براي عزيزتر و دوست داشتني تر باشد. اگر مي توانستم كه قتل و ستم را با چيزي عزيزتر از جان و خونم از تو برانم چنانم مي كردم. خداحافظ، اي ابا عبدالله خدا را گواه مي گيرم كه من بر راه تو و راه پدرت هستم.» سپس با شمشير آخته به سوي آنان رفت، در حالي كه جاي ضربتي بر پيشاني اش بود.

#171& ثمير بن وعله» از مردی از تيره بني عبد از قبيله همدان به نام ربيع بن تميم - كه در روز عاشورا، حضور داشته است - براي نقل كرد كه گفت: #171& وقتي عابس جلو مي آمد او را شناختم؛ زيرا در جنگها او را ديده بودم. او از شجاعترين مردمان بود. گفتم:

اي مردم اين شير سياه است. اين ابن ابي شبيب است. هيچ يك از شما به ميدان او نرود.»

او فرياد برآورد: «#171;يك تن در برابر يك تن»

عمر بن سعد گفت: «#171;او را با سنگ بزنيد.»

از هر سو او را سنگ باران کردند. چون چنين ديد زره و كلاه خودش را افكند و به آنان حمله برد. به خدا سوگند ديدم كه بيش از دويست تن را حريف مي شود و دور مي سازد. سپس از هر سو به او حمله آوردند و به شهادت رسيد.

سرش را در دست مردماني با ساز و برگ جنگي ديدم كه هر يك مي گفت: «#171;من او را كشته ام.»

نزد عمر بن سعد آمدند. او گفت: «#171;دعوا نكنيد. اين را يك نيزه نكشته است با اين سخن آنها را از هم جدا كرد.»

در «#171;مثيرالاحزان» نيز آمده است: عابس بن ابي شبيب شاكري هم پيمان بني شاكرا، آمد. حسين (ع) به او فرمود: «#171;اي

ابو شاذب! چه قصدي داري؟»

گفت: «#171;همراه تو مي جنگم»

سپس به حسين (ع) نزديك شد و گفت: «#171;اگر مي توانستم كه با چيزي عزيزتر از جانم از تو حفاظت كنم اين كار را مي كردم.» سپس پيش رفت، ولي هيچ جنگ جويي براي نبرد با او پيش نيامد. زياد بن ربيع بن ابي تميم حارثي گفت: «#171;اين فرزند ابو

شبيب شاكري و فردي نيرومند است.

كسي به سوي او بيرون نرود. به سوي او سنگ پرتاب كنيد.

آنها هم سنگ بارانش كردند تا كشته شد.

* جنادة بن حارث و فرزندش عمرو

جنادة بن حارث سلماني يا انصاري، كه با نام هاي مختلفي مانند: جابر بن حارث سلماني، جبار بن حارث سلماني، جئاد بن حارث سلماني مرادي، حيان بن حارث سلماني ازدي، حيان بن حارث، حسان بن حارث و حباب بن حارث از او ياد شده است.

طبري از او با نام جابر بن حارث سلماني، ياد مي كند و او و چند تن ديگر را از اولين جنگ آوران و از نخستين شهيداني ذكر مي كند كه همگي در يك مكان به شهادت رسيدند.

ابن شهر آشوب نيز او را با نام «#171;حباب بن حارث» جزو شهدياي حمله اول دشمن بر مي شمرد.

ابن كليبي، حيان بن حارث را جزو شهدياي كربلا مي داند. برخي منابع جنادة بن حارث انصاري و پسرش عمرو را از شهدياي كربلا شمرده اند كه ظاهراً همان جنادة بن حارث سلماني باشد.

وي در روز عاشورا با خواندن اين اشعار به صف دشمن حمله ور شد و جنگيد تا به خيل شهيدان پيوست:

من جناده پسر حارثم

نه ناتوانم و نه شكنده بيعتم

تا آن زمان كه وارثم

بر بالاي جسد متلاشي شده ام بر روي خاك، بايستد.

سپس به دشمن هجوم برد و آنقدر به نبرد ادامه داد تا كشته شد. آنگاه پس از او پسرش عمرو بن جناده به سوي ميدان رفت در حالي كه مي خواند:

گروي پسر هند را بفشار و تيربارانش كن

با سوارگان انصار، در درون خانه اش،

با مهاجراني كه تيرهايشان رنگين است،

از خون كافران، در زير گرد و غبار؛

تيرهايي كه در روزگار محمد (ص) رنگين شدند

و امروز از خون فاجران رنگين مي شوند

و امروز رنگين مي شوند، با خون هاي گروهی كه

قرآن را به منظور ياري اشرار، کنار گذاشتند،

در طلب خون هايشان در بدر، برآمدند و رو برگرداندند

با تيزي شمشيرها و نيزه هاي خطرناك.

به خداوند - كه پروردگار من است - سوگند كه همواره مي زنم

فاسقان را با شمشير تيز برنده!

اين، امروز بر من، حق واجبي است

و [گر نه] در همه روزها، [وقت] در آغوش گرفتن و گفت و گوست.

در «#171;زيارت ناحيه» آمده است: «#171;سلام بر حيان بن حارث سلماني ازدي!»

نام وي، در «#171;زيارت رجبیه» هم آمده است.